

خاقانی شروانی، ابو منصور حفده و عزالدین بو عمران

الف : ابو منصور محمد حفده

«خواص آذربایجان چو دود آذربایجان بسوختند و زهر يك هزار دود برآمد»
خاقانی شروانی

نام نامی خاقانی شروانی ، ابو منصور محمد حفده و عزالدین بو عمران با تاریخ فرهنگ آذربایجان و با سیر فکری و روحی مردم آن سامان پیوند ناگسستنی دارد .
خاقانی با ابو منصور و با بو عمران دوست بوده و در باره ایشان اشعاری سروده است.
بررسی علایق دوستی خاقانی شروانی با این دو دانشمند نامی قرن ششم هجری بر روشن شدن پاره‌ای از جهات تاریک زندگی نامه شاعر بزرگ و تاریخ فرهنگ آذربایجان کمک می‌کند .

امام محمد حفده در تبریز دارای حوزه تدریس بوده و مسند روحانی داشته است.
آقای دکتر ضیاءالدین سجادی در پیشگفتاری که به «دیوان خاقانی شروانی» بسال ۱۳۳۸ هجری شمسی نوشته و باستاند «غزالی نامه» و «طبقات الشافعیه» سبکی از ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی معروف بحفده ملقب بعمدة الدین الفقیه الشافعی که در سال ۴۸۶ متولد شده و در طوس بخدمت غزالی رسیده و در حلقه شاگردان او آمده بحث کرده است. او در واقعه غز که بسال ۵۴۸ هجری رخداد و منجر باسیری سلطان سنجر سلجوقی شد و نتایج بس ملالت باری را در بر داشت از نیشاپور به آذربایجان آمده و بگفته ابن خلکان در «وفیات الاعیان» در ماه ربیع الاخر سال ۵۷۱ هجری قمری به تبریز در گذشته و وفات امام پیش از مرگ رشید پسر خاقانی بوده است :

خاقانیا بسوك پسر داشتی كه بود بر سوك شاه شرح سیه پوش بردوام

«فتنه غز» يك امر داخلی برای دولت پهناور سلجوقی بود. ولی نتایج بس بزرگی از لحاظ امور خارجی و داخلی دربر داشت ... ماهیت حادثه و مناسبت خاقانی بآن در نوشته دیگری مورد بررسی قرار گرفته است.

نوشته‌های حافظ حسین کر بلائی تبریزی در «روضات الجنان و جنات الجنان» و ملا حشری تبریزی در «روضه اطهار» در بررسی این علایق اهمیت خاص دارد. دانشمند شهیر معاصر آذربایجانی دوست محترم جناب آقای میرزا جعفر سلطان القرائی در حواشی «روضات الجنان» یادداشت‌های پر ارزشی در باره زندگی نامه امام حفده و پسرش افضل الدین دارند. بنا بر نوشته درویش حافظ تبریزی امام ابو منصور محمد حفده العطاری الطوسی - عمده الدین ابومنصور محمد بن اسعد بن محمد بن حسین عطاری نیشاپوری در قره ربیع الاول سنه احدی و سبعین و خمسه در ایام سلطنت اتابك محمد بن ایلدک که پادشاهی آذربایجان داشت در تبریز مرده است. او از اکابر علمای ربانیین از طوس خراسان بوده و اول در نیشاپور و بعد در تبریز سکنی گزیده است. امام حفده شاگرد دانشمند مشهور ترك امام محیی السنه ابو محمد الحسن بن مسعود البغوی المعروف بابن الغراء مصنف تهذیب در فقه و معالم التمزیل در تفسیر و مصابیح و شرح السنه در حدیث میباشد. معاصر كوچك خواجه احمد یدی متصوف بزرگ ترك شیخ نجم الدین کبری شاگرد امام حفده بوده او در باغمیشه تبریز سکنی داشته و بدرس امام حاضر میشده است.

مرقد و مزار امام حفده و پسر او زین الدین ابوبکر افضل بن عمده الدین ابومنصور محمد بسال نگارش «روضات الجنان» در چرنداب معروف و مشهور بوده و بر السنه عوام خواجه امیم اشتهار داشته با اینکه چند قرن از درگذشت پدر و پسر میگذشته امام حفده در بین اهالی شهر تبریز دارای نفوذ و معروفیت خاص بوده، اهالی، اکابر و اشراف تبریز باو اعتقاد داشته‌اند و درویش حافظ بمناقب او اشاراتی دارد. خود امام بسه زبان ترکی و فارسی و عربی بی نهایت مسلط بوده و در خطابت مهارت کامل داشته و روشن بین بوده است.

هنابق محمد حفده و اعتقاد ناشی از آن در بین مردم تبریز تا اوایل قرن بیستم تأثیر خود را حفظ می‌کرده است. مرحوم پدرم از مسجد مفیدآقا و مناسبت ظرفاء روشن بین تبریز به فقیه مذکور حکایتی نقل می‌کرد. تا نوشته‌های درویش حافظرا خواندم بخودی خود بیاد حکایت مذکور افتادم.

خاقانی در مرثیه‌ایکه بمناسبت مرگ امام حفده نوشته شخصیت اخلاقی و معنوی و علمی امام را می‌ستاید. او را «کعبه علوم»، کفش را «زمزم»، کلکش را به «حجر الاسود» و مجلسش را «مقام» خوانده است. او تا به تبریز رسیده دست با اقدامات دامنه‌دارتری زده و به حوزه علمی و روحانی تبریز روح و روان تازه بخشیده است. برادر او امام طلحه و پسر او زین‌الدین نیز مدتی در تبریز زیسته‌اند و قبر امام طلحه در سرخاب می‌باشد.

خاقانی شخصیت امام حفده را از سه جهت می‌ستاید: او علاوه از امام بودن و مقام روحانی داشتن، شخصی دانشمند ورجلی بتمام معنی سیاسی بوده است. چنانکه از نوشته خاقانی مشهود است محمد حفده در انتظام امور مملکتی با اتابک ایلدگز و سلطان ارسلان سلجوقی همکاری نزدیک داشته و پس از مرگ او «از خفتن امام فتندها بیدار شده و با وجود او در کار ملت انتظام حکمرانی» می‌کرده است. خاقانی فعالیت علمی و شخصیت معنوی او را با جوینی و غزالی و فعالیت سیاسی او را با کارهای سیاستمداران بزرگی چون کندری که بقول سردار فاتح اوغوز طغرل بیک سیاست‌امپراطوری پهناور سلجوقیانرا در دست داشت و در بنیاد و تشکیل این دولت خدمات شگرف و بس گرانبهایی نموده بود مقایسه می‌کند و اسم خواجه نظام‌الملک وزیر را بیاد می‌آورد.

آنچه از نوشته‌های خاقانی بر می‌آید: امام با مخالفین سیاسی سرسخت و لجوجی روبرو بوده و با تدبیر و مقاومت و بردباری آنها را از پیش‌پای خود برداشته است. او در سالهای آخر زندگانی خود بمرگ تاج‌الدین نامیکه دوست نزدیکش بوده خاطری‌گریان و نالان داشته است. خاقانی در وفات امام در تبریز نبوده خیر مرگ او را شنیده است. او بفراق «پیرش» بیشتر از رشیه می‌سوزد. شاعر این مرثیه را به اسم پسر امام حفده

زین‌الدین افضل بن محمد نوشته بروحش «تحیت» و «سلام» میفرستد. باشد که این شعر را به‌مراه نامه‌ای به‌زین‌الدین ارسال داشته است:

افضی‌القضاة حجة‌الاسلام زین‌الدین کاتار مجد او چو ابد باد مستدام
سیف‌الحق افضل بن محمد که طالعی دارد خلافة‌الحق در موضع السهام...
دارالسلام اهل هدی باد صدر او ز ایزد برو تحیت و از عرشیان سلام

شاعر در این قصیده خاطرات خود را بقلم آورده و دوران گذشته زندگی خود را از نظر می‌گذراند.

خاقانی پیش از آمدن امام تبریز و سکونت او در آن شهر خواجهر را میشناخته و از او نامه‌ای گرفته بوده و این نامه را چون یادگار بس گرانبهایی با خود میداشته‌است. چنین مینماید که امام حنفیه مشرب صوفیانه داشته و دارای روحی حساس بوده و باعاشق صادق بودنش قیص عامری را بیاد می‌انداخته... نوشته‌های خاقانی از این جهت با گفته‌ی خواجهر عبدالرحیم خلوتی که درویش حافظ از آن نقل قول کرده‌هم‌آهنگ است. «استلام حجر الاسود» را دال بردو معنی توان گرفت: آیا شاعر با امام حنفیه پس از حج اول شروع بمکاتبه کرده و یا پیش از آمدن امام به تبریز و پیش از حج اول شاعر باب مراسلات مابین این دو شخصیت مفتوح بوده است؟ ابیات ذیل بسؤال دوم جواب مثبت میدهد. چنین مینماید که خاقانی پیش از «فتنه غز» روزگاری که در فکر سفر خراسان بوده و با امام محمد یحیی در نیشاپور مکاتبه داشت و پیش از آنکه امام محمد حنفیه از نیشاپور به تبریز آید نامه‌ای از امام گرفته و در شأن او قصایدی سروده بوده است:

او کعبه علوم و کف و کلک و مجلسش بودند زمزم و حجر الاسود و مقام...
زمزم نمای بود بمدحش زبان من تا کرده بودم از حجر الاسود استلام
پس چون رکاب او ز نیشاپور در رسید تبریز شد هزار نیشاپور از احتشام
... او سوره حقایق و من کمتر آیتش زانم بنامه آیت حق کرده بود نام

خاقانی در یکی از دشوارترین دوران زندگی چون طفل جنینی که به‌پشت مادر

تکیه دهد بحمايت و پشتيبانى امام پشت گرم بوده و بروزگار يکيه کاسه‌اى از طعام و جيبى از درم خالى داشته با امام حفده در تبريز ملاقات کرده است و در اين روزهاى تلخ زندگى با غم و اندوه دست بگريبان بوده است .

امام شخصاً به بيمار پرسی و بديدار شاعر آمده و در حجره ايكه شاعر در آن ميز بسته او را ملاقات کرده است .

خاقانى از پيرش «چون بادام پوست كنده» هفت سؤال کرده و امام حفده بهفت سؤال

شاعر «چون فندق سر بسته» جواب داده است :

آمد مسيح وار به بيمار پرس من	كازرده ديد جان من از غصه لئام ...
من دست بر جبين ز سردرد چون جنين	كرد ز عجز روى بديوار پشت مام
من چفته چنگ و گم شده سرناى و چون باب	خالى خزينه از درم و كاسه از طعام
در مطبخ فلك كه دو نانست گرم و سرد	غم به نواله من و خون جگر مدام ...
او كز درم در آمد و دندان برهنه كرد	پوشيد بام را سر دندانش نور بام
سر دابه ديد حجره برون رفت يكي دوپي	كرسى نهاده ديد بر آمد سه چارگام
بنشست و خطبه كرد بفصل الخطاب گفت	گر مشكليت هست سئوالات كن تمام
سر بسته همچو فندق اشارت همى شنو	مى پرس پوست كنده چو بادام كان كدام

اين سئوالات و حال و احوال شاعر سرگذشت فكرى و روحى او را ما بين سالهاى

۵۴۳-۵۵۲ بياد مياورد. هفت سؤال او ما را بياد صحبت شاعر با خضر نبى مياندازد كه در «تحفة العراقين» مندرج است. در يكي از صفحات «تحفة العراقين» پيش از آنكه بمكه برود از تنگدستى شاكى است :

نه هيچ دل وداع بودش نه برگ من استطاع بودش

سئوالات شاعر ما را بياد بحران فكرى و روحى شاعر مياندازد كه بقول خودش

در اوان «فتنه غز» با شدت هر چه تمامتر با آن دست بگريبان بود. پس از بازگشت شاعر بشماخى پس از چند سالى ما بين او و امام باب مكاتبات مفتوح بوده است. متن نامه ايكه

امام حفده در آن خاقانی را «آیت حق» خوانده بود در دست نیست. متن دو نامه از نامه‌های خاقانی که خطاب به عمده‌الدین محمد نوشته شده بما رسیده است. بکمال این دو نامه و مرثیه‌ای یکی شاعر بمرگ دوستش سروده علایق دوستی خاقانی با امام و گوشه‌هایی از زندگی نامه شاعر برای ما بیش از پیش روشن میگردد. مرثیه مذکور را خاقانی در شماخی نوشته و باشد که همراه نامه‌ای بنزین‌الدین پسر امام حفده فرستاده و سلامتی او را خواستار شده و گفته‌های خود را همانند با «بوی» هارشته‌های «ده‌قور قود» با درود و دعا ختم کرده است.

در میان نامه‌های خاقانی که متن آن به پایمردی دانشمند شهرت ترک مرحوم احمد بیک آتش برای نخستین بار بعالم علم و ادب معرفی شده دو نامه باسم محمد حفده است. نامه‌ای که بشماره یازده ضمن «منشآت خاقانی» در «نشریه انجمن تاریخ ترک» معرفی شده استاد آتش نامه را شرح نکرده، بنوشتن «نامه و اعطانه» اکتفاء کرده‌اند. متن نامه‌هایی که امام حفده بخاقانی نوشته بود در دست نیست و در دو نامه‌ای که از خاقانی در دست داریم و خطاب به امام عمده‌الدین محمد حفده است اشارتی بنوشته امام که خاقانی را «آیت حق» خوانده بود نمیرود. هر دو نامه چندین سال بعد از مراجعت شاعر بهشروان نوشته شده است. در «تحفة العراقرین» ضمن بحث از شخصیت عزالدین بو عمران و محمد خجندی و امام مطهر علوی که در حوادث ایام جوانی بنحوی از انحاء از خاقانی حمایه کرده بودند از محمد حفده صحبتی بمیان نیامده است.

خاقانی شعر دیگری نیز بمرگ ابوسعید بردیف «برآمد» سروده و در آن تأثرات روحی و قلبی خود را بقلم آورده و به تأثیر مرگ ابوسعید در حیات سیاسی آذربایجان اشاراتی دارد. از این قطعه معلوم میشود که شاعر خبر مرگ محمد حفده را در شروان شنیده و در آن هنگام در تبریز نبوده است:

خبر برآمد کان آفتاب شرع فرو شد	هزار آه ز هرک آن خبر شنود برآمد
چو روز اسعد از این چرخ تیره حال فرورفت	ز چرخ ناله و اسعداه زود برآمد

چو روی علم نهان شد شکست پشت جهانی
طراق پشت شکستن زهر که بود بر آمد
خواص آذربایجان چو دود آذربایجان
بسوختند و زهر یک هزار دود بر آمد
خلیفه جامه سوکش قبا کند چو غلامان
که جان خواجه که سلطان دیر بود بر آمد
فلک ستاره فرو برد و خود ز نور تهی شد
زمانه مایه زبان کرد و خود ز سود بر آمد

خاقانی قصیده‌ای بردیف «میگوید» دارد که در مرثیه امام ابو عمرو اسعد نوشته شده است. از نوشته شاعر معلوم میشود که بمناسبت وفات امام محمد حنفه در تمام آذربایجان عزای عمومی بوده، در شهرها و در ولایات پهناور دولت اتابکان و شروان برسم ترکانه دسته‌های عزاداری براه افتاده و مویه گران برسم توده مردم به نام «امام امیم» مویه‌گری کرده‌اند:

خاطرم وصف او نداند گفت	گرچه هر چند گاه میگوید
باز گوئید تا مناقب او	مویه‌گر بر چه راه میگوید
غم آن صبح صادق ملت	آسمان شامگاه میگوید ...
دانش من گواه حکمت اوست	بشنو آنچه این گواه میگوید
آه کز فرقت امام جهان	جان خاقانی آه میگوید
تا شد از عالم اسعد بو عمرو	علم و اسعداه میگوید

نامه شماره ۳۷ در نسخه منشآت خاقانی (شهید علی پاشا) رونوشت مکتوبیست که شاعر از شروان بدوست خود عمده‌الدین ابو منصور الحنفه العطاری نوشته است. در این نامه خاقانی از حال و احوال شروان سخن میگوید. نامه پس از مرگ منوچهر در سالهای نخستین پادشاهی اخستان نوشته شده است. از نامه نمودار است که امام حنفه بخاقانی نامه‌ای نوشته و در آن آرزوی آمدن خود را بشروان با او در میان گذاشته است. خاقانی آمدن او را بشروان مصاحبت نمیداند. نامه را توسط ابن عمر در بندی به امام حنفه فرستاده است. شاعر آمدن رئیس اصیل‌الدین ابوالفرج را بشروان و دیر نماندن او را دز آندیار بدوستش اطلاع میدهد و خود شاعر آرزوی سفر شام و زیارت بیت المقدس

را دارد و این نشان میدهد که نامه پس از وفات منوچهر در اوایل پادشاهی اखستان نوشته شده است. در قصیده «ترسائیه» نیز این آرزو را بقلم آورده در نامه‌ای که چندی بعد از وفات منوچهر بگنجبه به ابراهیم باکوئی نوشته از اولیای امور ناراضی است. مرحوم احمد بیگ روی اصلیکه که حالا برایم روشن نیست این نامه را با نامه شماره دوازده نسخه لالا اسمعیل یکی گرفته‌اند. چنانکه خواهیم دید این نامه غیر از نامه مذکور می‌باشد. امام حفده در سال ۴۸۶ متولد شده و در ۸۵ سالگی در تبریز بسال ۵۷۱ در گذشته است. او در حادثه غز ۶۲ ساله بود و از سال ۵۴۸ در تبریز سکنی گزیده و بمدت ۲۳ سال در آذربایجان دارای حوزه تدریس و ارشاد بوده است.

نامه شماره دوازده در نسخه «منشآت خاقانی» (لالا اسمعیل) خطاب بعمده الدین بوده و در ضمن خاتمه نامه نام عزالدین نیز آمده است. چون عزالدین و عمده الدین و خاقانی باهم دوست بودند و مسائل مطروحه در نامه مذکور با علایق خاقانی با عزالدین بو عمران سخت مربوط است از اینرو از نامه مذکور ضمن بحث از عزالدین بو عمران سخن خواهد رفت.

چنانکه در بالا گفته شد شاعر با پسر امام محمد حفده زین الدین افضل بن محمد دوست بوده و قصیده مذکور در فوق را باسم او نوشته است. او در قصیده رانیه و در قصیده‌ای که ردیف «خراسان یا بزم» را داراست از همین راه رفته است. این آخری باسم پسر دوست خاقانی محمد یحیی بن محمد نوشته شده و شاعر آنرا بسال ۵۸۰ هجری به نیشاپور فرستاده است.

مؤلف «روضات الجنان...» درویش حافظ تبریزی ضمن بحث از شخصیت پسر امام محمد حفده مینویسد: «... قبر پسرش ابو بکر اسعد که از علماء و فضلاء بوده در جنب مزار پدرش واقع است و گوئیا که خاقانی مرثیه امام حفده را مدیله بمدح وی ساخته چنانچه مذکور شد... در میان نامه‌های خاقانی نامه‌ایست که از شران به شهر تاریخی گنجه بزرین الدین پسر امام محمد حفده نوشته شده است. این نخستین نامه خاقانی است

که بدست‌یاری شادروان وحید دستگردی و مرحوم علی عبدالرسولی در مجله «ارمغان» چاپ شده و چون متن اولی این نامه مغلوپ و ناقص بود از این رو وحید فکر میکرد که شاید مخاطب خاقانی در این نامه نظامی گنجوی است... بعدها چندین متن از نامه مذکور بدست آمد و مخاطب نامه مذکور معلوم گردید... آقای احمد بیگ برای اولین بار شخصیت زین الدین را تعیین نموده و نوشت: ... افضل بن محمد که در این نامه با لقب زین الدین مورد خطاب قرار گرفته است با احتمال نزدیک به یقین میتوان گفت که پسر ابومنصور محمد اسعد حفده دوست خاقانی که در ربیع الاول سال ۵۷۱ در تبریز وفات یافته است می باشد. ولی شخصیت زین الدین و وابستگی مسائل مطروحه در نامه با سوانح حیات خاقانی و تاریخ تحریر آن تا بحال آنطوریکه باید و شاید مورد بررسی قرار نگرفته است.

آقای احمد آتش ضمن بحث از تاریخ تحریر نامه می نویسد «چنین استنباط میگردد که در یک حالت بحران روحی نگارش یافته است و بایستی با مسافرت خاقانی در اواخر عمر خود بعد از سال ۵۷۶ بستگی داشته باشد. چنین فهمیده میشود که پسر حفده یا در حیات پدرش و یا بعد از وفات او در تبریز و در گنجه مأموریت و مقامی داشته است. خاقانی بعد از عصبانیت از شروان بفرزند دوست قدیم خود این نامه را فرستاده و خود نیز بعد از آن بگنجه رفته است.»

سطور بالا با سوانح و وقایع حیات خاقانی جور در نمی آید. احمد بیگ ملاحظاتی خود را که در «قاموس اسلامی» مندرج است در این جا تکرار کرده است... خاقانی شروان را بسال ۵۷۱ ترک کرده و پس از زیارت دوم کعبه در تبریز وطن گرفته است.

خاقانی تا سال وفات امام ناصرالدین که سال ۵۵۹ هجری باشد چند بار بگنجه رفته که بحث از آن از موضوع این مقال است این نامه را خاقانی پس از نوشتن «تحفة العراقین» یکسال بعد از زیارت مکه نوشته و به گنجه فرستاده است. برای تعیین تاریخ تحریر این نامه باید بمدلول و مضمون آن و عبارات و اشارات و بطرز افادات شاعرانه دقت نمود. میان آثار منشور و منظوم شاعر رابطه فکری و بدیعی وجود دارد. از این رو بدست‌یاری

حوادث مطروحه و افادات و مضامین بدیعی شاعرانه میتوان تاریخ تحریر اشعار و نامه‌هایش را تعیین و روشن نمود و سوانح حیات شاعر و سلسله بدیعی تفکر شاعر را بسالیان مختلف بررسی کرد. اسلوب شعری و نویسندگی او بسالیان و ادوار مختلف زندگی خصوصیات خاص دارد. افادات و مضامین ویژه هر دوره در آثاریکه در همین اوان بقلم آمده بخوبی نمایان است. مثلاً منطق الطیرش را در ۲۴ سالگی همزمان با تحریر قصیده‌ایکه خطاب به اتسر نوشته است بقلم آورده و این از مقایسه دو اثر بخوبی مشهود است.

خاقانی بعد از نوشتن «تحفة العراقین» در همانسال که سال ۵۵۲ هجری قمری باشد دو نامه یکی بدارای در بند و دیگری را بکنجه بهزین الدین فرستاده است. اگر به متن هر دو نامه دقت شود مفاد و مضمون افاده‌های بدیعی آن، روحیه و طرز تفکر شاعر با متن صفحاتی چند از «تحفة العراقین» هم‌آهنگ است. نامه خاقانی بدارای در بند خطابه‌های شاعر را به «آفتاب» بیاد می‌آورد، نامه بهزین الدین با نوشته‌های او در «تحفة العراقین» راجع بحال و احوالش در روزهای تحریر این مثنوی هم‌صدا می‌باشد. طرز افادات و مضامین بدیعی مکمل و متمم یکدیگرند. بی‌گمان خاقانی این نامه را بلافاصله پس از تحریر «تحفة العراقین» نوشته و شاعر این نامه را پیش از آنکه بدر بند برود از شروان بکنجه فرستاده است. حوادث و سوانح حیات آنروزه شاعر در خور بررسی ویژه می‌باشد. اگر امام حفده در بیست و پنج و یا سی سالگی ازدواج نموده باشد در سال ۵۵۲ که سال تحریر نامه باشد خود امام ۶۶ ساله و پسرش ۳۰-۳۵ ساله بوده است. خود شاعر در این اوان ۳۲ ساله بود و این از متن نامه نسخه کتابخانه سپهسالار نیز بخوبی نمودار است. خاقانی «سی سالگی‌اش» را در اشعارش دوران تکامل فکری خود قلمداد کرده و در نوشتن نامه سنش از سی گذشته و «یلوغ تمام» رسیده بود. او در ۲۶ سالگی ازدواج کرده در ۲۵ سالگی از ماجرای عشقش «درد سر و درد دل از شروان» داشت و شاید در ۲۵ سالگی بخدمت زین الدین برای اولین بار رسیده باشد. معلوم نیست که زین الدین در سال ۵۴۵ در آران بوده باشد. ممکن است او پیش از پدرش بآذربایجان آمده ... و شاید شاعر

حوادث سال ۵۴۳-۵۴۵ را که باعث «رفتن آبرویش در شهر» شده بود در نظر میگیرد. در قصیده‌ای که بسال ۵۴۵ خطاب به رشیدالدین وطواط نوشته‌است و درمراثی که در همان سال بمرگ عمویش سروده است از مخالفینش شاکی است. بهر حال سطور ذیل برای حل قطعی سوانح دوران جوانی شاعر خیلی اهمیت دارد:

«دائم که خادم را بدان چشم نفرماید دید که روزگارش روزگاری بدست رسوایی جلوه کرده بود. بحمدالله آن صفت بگشت و آن صنعت درگذشت. آن عهد چون عهد غایبات سپری شد و آن عادت چون عدت مطلقات برآمد. هم روزگار آن سکوت را در کارگاه آفرینش مطرا کرد و پودش از هم گسست و از نویکی دیگر بخلاف آنچه بود دریافت و دایهٔ سعادتش بعد از خمسه و عشرين باز در مهی امتحان برضاع عقلی پرورش میداد پس به فطام رسانید و اینک ببلوغ تمام رسید و اگر تا اکنون بخدمت آن صدر شرح‌الله صدره نمی‌رسد جرمش ننهند که بر نابالغ قلم نیست».

نسخهٔ منشآت خاقانی (لالا اسمعیل) و متن مجله «ارمغان» فاقد نام و نام پدر زین‌الدین است متن نسخهٔ شهیدعلی پاشا و نسخهٔ مدرسهٔ سپهسالار اسم‌بندر و نام زین‌الدین را داراست و در هر دو نسخه از الامام بن‌الامام ابوالرجا (سپهسالار) ابوالرضا (شهید علی پاشا) گزارش احمد بیك در کنگرهٔ ایران شناسان) افضل بن محمد نامبرده شده‌است.

زین‌الدین در وفات پدرش در زمانیکه شاعر مرثیه برای امام می‌نوشته ۶۱ ساله بوده و بسال ۵۵۲ که سال تحریر نامه باشد تقریباً ۴۱ سال داشته‌است. گنججه در سال ۵۵۲ در دست اتابك ایلدکز بود و در این اوان شروانشاه منوچهر هم در قسمتی از خاک آران نفوذ بیشتری بدست آورده بود و گویا بقسمی از اراضی آران دست داشته‌است و این از مرثیهٔ خاقانی به منوچهر هم نمودار است.

تبریز در آن سالها در دست اتابکان احمدیلی مراغه بود. پدر در تبریز و پسر در گنججه در قلمرو فرمان اتابك ایلدکز سکونت داشته و هر دو با اتابکان آذربایجان محشور و مألوف بوده و در حیات سیاسی و روحانی مملکت دست داشته‌اند.

نوشته‌های خاقانی راجع باصل و نسب افضل بن محمد، لقب و کنیه او با نوشته‌های درویش حافظ هم‌آهنگ بوده و حواشی جناب آقای سلطان‌القرائی مکمل‌تر است:

«زین‌الدین ابوبکر افضل بن عمده‌الدین ابومنصور محمد حفده بن اسعد...»

ب: عزالدین بو عمران

«دیرانرا منم استاد و میرانرا منم قدوه مرا هم قدوه هم استاد عزالدین بو عمران»
خاقانی شروانی

عزالدین بو عمران یکی از اجله علمای قرن ششم هجری و ازدوستان خیلی نزدیک و صمیمی خاقانی شروانی می‌باشد. عزالدین دارای شخصیت برجسته علمی و اخلاقی بوده و معروفیت و شهرت بزرگی داشته است. او در تبریز میزیسته و در آن شهر تاریخی دارای حوزه تدریس بوده و در عالم روحانیت مقام و مسند شاخصی داشته است. خاقانی از لحاظ شخصیت معنوی «لطف و حلم و حکم و عزم» او را ستوده چنانکه از گفته‌های شاعر برمی‌آید عزالدین در علم خطابت و کتابت در میان اقران خود بی نظیر بوده و در مسائل اجتماعی رای صائب داشته است. خاقانی در قطعه‌ای که بعزالدین بو عمران اتحاف کرده شخصیت او را از همین جهات می‌ستاید:

بشر گفتی ملک گردد بلی گردد بدو بنگر	ملك خلق و بشر بنیاد عزالدین بو عمران
ز اصل آب اصلا بند زاده هر کسی لکن	ز آب چشمه جان زاد عزالدین بو عمران
باطف و حلم و حکم و عزم مستغنی است پنداری	ز آب و نار و خاک و باد عزالدین بو عمران
در آن مسند که چون طور است ثعبان کلک و بیضا کف	کلیمی بین جو خضر آزاد عزالدین بو عمران
امام‌الامه صدر المله مجیی السنه سیف‌الحق	ریاست دارد ین آباد عزالدین بو عمران
محمد نطق سبحان لفظ، احمد رای مالک دم	که امت را رسد فریاد عزالدین بو عمران
بدل دریای بصره است و بکف دجله وزین هر دو	کند تبریز را بغداد عزالدین بو عمران

از شرح حال و احوال عزالدین بو عمران آگاهی همه جانبه در دست نیست. آقای

دکتر یحیی قریب در تعلیقات «مثنوی مشهور به تحفة العراقرین خاقانی شروانی» نوشته‌های

ابن الفوطی مؤلف «تلخیص مجمع الاداب فی معجم الالقب» را درباره «عزالدین ابوالفضل محمد بن المفرج» و بشرح ذیل بیارسی نقل کرده‌اند: «وی نویسنده و دبیری فاضل بود و نامه‌ها و رسائل او در کتابی تدوین و جمع‌آوری شده است. و نامه‌ای را که برای یکی از دوستان خود نوشته برای او قرائت کردم «معلوم نیست که ابن الفوطی نامه عزالدین را بکی خوانده و مقصدش از کلامه او چه کسی بوده است. عزالدین بو عمران در قرن ششم هجری زیسته و ابن الفوطی اثر خود را در قرن هفتم هجری نوشته است. لذا نمیتواند مکتوب عزالدین را بخود او بخواند. لابد ابن الفوطی از نوشته مؤلف دیگری که با عزالدین معاصر بوده بنحوی از انحاء نقل قول کرده و یا نامه عزالدین را یکی از دوستان خوانده است. در هر حال نگارنده چون بنسخ خطی و یا چاپی «تلخیص الالقب...» ابن الفوطی که در شبه جزیره هندوستان چاپ شده و در این اواخر در بغداد بطرز مطلوب طبع گردیده دسترسی نداشت لذا نتوانست در این باب اظهار نظر دقیق بنماید. آنچه که در نوشته‌های ابن الفوطی حائز اهمیت بیشتر است اینست که سخنان او گفته‌های خاقانی را درباره شخصیت عزالدین بو عمران یکبار دیگر بخاطر می‌آورد و تصدیق میکند. از قول ابن الفوطی چنین برمی‌آید که نوشته‌های بو عمران در قرن هفتم هجری در کتابخانه هلاکوئی رصدخانه مراغه فرهنگستان قرون وسطائی آذربایجان محفوظ بوده و مؤلف «تلخیص الاداب...» از آن استفاده کرده است.

خاقانی غیر از قطعه مذکور چند شعر دیگر نیز در حق عزالدین بو عمران دارد «کلیات خاقانی» درباره حیات و شخصیت علمی عزالدین آگاهی‌های جدیدی بدست میدهد. نوشته‌های خاقانی در «تحفة العراقرین» از این جهت دارای اهمیت خاصی است. خاقانی در ضمن بحث «در صفت علماء بغداد» و مدح تنی چند از علمای آن‌دیار بمدح «امام عزالدین ابوالفضل محمد صدر اشعری» پرداخته است. در این مقاله نوشته‌های خاقانی از سه جهت مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌گیرد:

۱- خاقانی در آیات ذیل راجع بنام و لقب و کنیه و اسم پدر عزالدین اطلاعات

دقیقی داده و از نوشته‌های او معلوم میشود که اسم بو عمران محمد، نام پدرش مفرج و کنیه دیگر او ابوالفضل بوده و صدر اشعری شهرت داشته است :

جان بخشم عزّان سری را عزالدین صدر اشعری را
آن سابق و سالک معارج ابوالفضل محمد مفرج

آقای سید حسین آموزگار در «مقدمه تحفة العراقین خاقانی شروانی» در این باره ملاحظاتی دارد که درخور دقت میباشد. مؤلف مذکور ضمن بحث از عزالدین الاشعری مینویسد: «قدوه الاثمه ابوالحسن محمد بن مفرج لقبش عزالدین از جمله علمای اشعری و معروف بصدر اشعری بوده». آقای دکتر یحیی قریب در متن علمی انتقادی «مثنوی مشهور به تحفة العراقین خاقانی شروانی» بجای «بوالفضل محمد مفرج» «بوالفضل محمدی مدارج» را متن و «بوالفضل محمد مفرج» را در زیر نویس صفحه جزء نسخه بدلیها قرار داده است. در نسخه چاپی مثنوی «تحفة العراقین» نیز که در سال ۱۸۹۶ در لکنهوی هندوستان چاپ شده متن این مصرع «بوالفضل محمدی مدارج» آمده و البته متن کتاب آقای سید حسین آموزگار صحیح است. آقای دکتر قریب که در نوشتن تعلیقات «بنوشته ابن الفوطی نظر داشته از عزالدین با عنوان عزالدین ابوالفضل محمد بن المفرج» بحث کرده اند و این ملاحظه صحیح با متن «تحفة العراقین» شان جور در نمی آید. آقای یحیی قریب سر لوحه همین قسمت از متن «تحفة العراقین» را بشرح ذیل تعیین نموده است: «در مدح امام عزالدین ابوالفضل محمد سعید اشعری». متن «تحفة العراقین» چاپ هندوستان نیز همین نقصان را بشرح ذیل داراست: «در مدح قدوه الاثمه عزالدین ابوالفضل محمد سعید اشعری رحمة الله علیه» در هر دو متن بجای «سعید اشعری» و «سعید اشعری» «صدر اشعری» بایستی نوشته شود. متن اشعار خاقانی نیز دال بر صحت این مدعاست .

۲- از نوشته شاعر در «تحفة العراقین» معلوم میشود که خاقانی پیش از سال ۵۵۲ که سال تألیف تحفه است عزالدین محمد را از نزدیک میشناخته و از مدت‌ها پیش مابین آنها روابط اخوت و دوستی برقرار بوده است :

دعوی برادری بجانم	کرده دل پاکش از نهانم
برخوان و داد نان شکسته	با جان من شکسته بسته
زاده ز مشیمه مشیت	جان من و او بیک قضیت

خاقانی در قطعه فوق‌الذکر بعلايق دوستی و مودت و اخوت که مابین او و عزالدین محمد موجود بوده اشاره مینماید و این ابیات ذیل را سالها بعد از تحریر «تحفة العرافین» سروده است :

دمی کز روح قدس آمد سوی جان بنت عمران را
 مرا آن دم سوی جان داد عزالدین بو عمران
 و گرده چشمه بگشاد ابن عمران از دل سنگی
 مرا بحری زد دل بگشاد عزالدین بو عمران

بطوریکه از اشعار فوق استنباط میشود عزالدین بو عمران در یکی از لحظات بحرانی زندگی شاعر دست‌کمک و ارادت بطرف خاقانی دراز نموده و از آن تاریخ مابین آنها علايق دوستی و اخوت برقرار و موجود بوده است. این کمک عزالدین در حیات خاقانی بی‌اندازه مؤثر افتاده در «تحفة العرافین» بآن اشاره کرده و پس از چندین سال از تألیف تحفه قطعه مذکور را نوشته و در آن بار دیگر کمک ذیقیمت بو عمران را یادآوری کرده است و این نکته از نظر مؤلفینی که تا بحال از سوانح حیات خاقانی شروانی بحث کرده‌اند دور مانده و برای روشن کردن آن تا با امروز مدارك و وسائط کافی و لازم نیز در دست نبود. آقای سید حسین آموزگار علت اصلی این دوستی و صمیمیت را در یگانگی طریقت این دو شخصیت ممتاز دانسته و نوشته است: «و خاقانی او را برادر طریقت میدانسته» بطوریکه از «کلیات خاقانی» معلومست شاعر برخلاف نوشته‌های بعضی از مستشرقین در برقراری علايق مودت و قطع آن وابستگی‌های طریقتی و مذهبی را در نظر نمیگرفته و اهل طریقت نیز نبوده است. به تصوف نظری انداخته با قلندریان و ملامتیان سخت‌مألوف بوده دستی آزاده و بی‌گیر و بقول خودش «خلقانی» بعضای شرع داشته است... از نقطه نظر استقامت

طرز اندیشه فلسفی او دیداری از فلسفه یونان کرده و نظری صائب و بی گیر بسوی «حکمت اشراق» دوخته دارد، آب محبت و شفقت برویمان می‌باشد. باخلاقیات- به حکمت عملی و توده‌ای- به‌اخگیری اهمیت بیشتر میدهد... تمام این امیال گوشه‌ای از عالم وسیع تفکر او را بخود مشغول داشته است. این تمایلات روحی و معنوی و فکری در دریای بیکران حس و تفکر او چون امواجی خروشان روزگارانی در ت موج بوده است. این امواج خروشان از دل این دریای بیکران روزگارانی سر در آورده و اندکی بعد رو بآرامی گذاشته و موج و تلاطم دیگری جای امواج اولیه را گرفته است. در این جذر و مد چیزی که دست نخورده مانده قلب و روح صاف احساس بی‌آلایش و افکار شفاف شاعر است که همیشه با انسان و خوشبختی او مأنوس بوده و در فکر او و در عشق او روزگار بس درازی را پشت سر گذاشته و بعصر ما رسیده است. و از جان و دل شیفته حکمت توده‌ای - اخوت میباشد. چنانچه از آثارش مشهود است او از اوان جوانی از صمیم قلب مدافع و مقنون فتوت و اخوت بوده و باخگیری دل داده است. او با اشخاص گوناگونیکه منسوب بطرایق و مذاهب مختلف بوده‌اند دوست صمیمی بوده و در علایق اجتماعی شخصیت و انسانیت را در درجه اول دخالت داده و در اینگونه موارد منافع سیاسی و وطنش را نیز در نظر داشته‌است:

من که خاقانیم بهیچ بدی	بد نخواهم که اوست یزدانم
پس بنیکان کجا بد اندیشم	سر زسنت چگونه گردانم
عادت این داشتم بطفلی باز	که برنجم ولی نرنجانم

بقیه دارد